

کشوری را که مردمانش فاسد نشده‌اند به آسانی می‌توان اداره کرد. درجایی که برابری برقرار است، بریا کردن حکومت پادشاهی ممکن نیست و آنجا که برابری نیست، نمی‌توان دولت جمهوری به وجود آورد.<sup>۱</sup>

### نخست: روزگار ماکیاوولی

نیکولو ماکیاوولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷)، دولتمرد ایتالیایی، نظریه پرداز سیاسی دوره رنسانس است که رگه‌های رومی دوره باستان و اومانیستی مدنیت جدید را با هم در خود جمع کرده است. او کوشید سیاست را به گونه واقع‌گرایانه و از زوایای مختلف فلسفی، اخلاقی و مذهبی مورد بحث قرار دهد. هدف اصلی ماکیاوولی، ارائه آموزه‌های نو در سیاست و روشهای جهاننداری یا چگونگی به دست آوردن قدرت و جهانگیری یا چگونگی حفظ قدرت است. اما درست نیست که «ماکیاولیسم» را پدیده‌ای ضد اخلاق یا روشی برای منحصر کردن قدرت برای حاکم و تعدی به حقوق مشترک مردم بینداریم. باید پذیرفت که ماکیاوولی چهره‌ای ژانوسی و دورو دارد؛ در يك نمای کلی و صرفاً به منظور تعیین جایگاه ماکیاوولی در اندیشه سیاسی غرب، می‌توان گفت که چهره‌وی با توجه به تعاریفی که از انسان و محیط سیاسی‌اش ارائه می‌کند، قرون وسطایی است؛ اما رویکردش به جهان آینده و رمز گشایی وی از سیاست و نیز روشی که برای جدا کردن اخلاق دینی از اخلاق سیاسی پیش روی می‌نهد، چهره‌ای نو و مرتبط با دوره نوزایی فلورانس دارد.

روزگار ماکیاوولی مربوط به ایتالیای ناآرام، و در عین حال پویا و سرزنده دوره رنسانس بود؛ ایتالیایی که به پنج دولت بزرگ، یعنی فلورانس، میلان، ونیز، ناپل، روم و قلمرو پاپ و نیز چند امیرنشین تقسیم شده بود.<sup>۲</sup> ایتالیای آن دوره، در حال گذار به دوره جدید بود. بارونق گرفتن تجارت و سرمایه‌های کلانی که تجارت آزاد و غیردولتی به سوی ایتالیا سرازیر کرد، رفته‌رفته

فرهنگ بازیورژوازی جای خود را به فرهنگ بسته فئودالیت می‌داد و ایتالیا بعنوان یکی از قطبهای اقتصادی جهان متولد می‌شد. ایجاد بازار کار در مشاغل و حرفه‌های مختلف نیز صنعت و تجارت را در سطحی گسترده و فارغ از تقسیمات ارضی رونق می‌داد و این روند در مقایسه با تحولات ساختار سیاسی سرعت می‌گرفت. همین ناهماهنگی، علت اصلی بی‌ثباتی در دولت-شهرهای ایتالیا بود. پیشنهاد ماکیاوولی برای برقراری ثبات سیاسی و از میان بردن بی‌نظمی و در مان ناآرامی‌های ایتالیا، تشکیل ایتالیای واحد بود.<sup>۳</sup> زیرا برابری حکومتی یکپارچه همچون اسپانیا، فرانسه و انگلستان می‌توانست کشمکشهای غیر ضروری داخلی را که معمولاً بر سر قدرت رخ می‌داد، معطوف به حفظ امنیت در سطح بین‌المللی کند. این امر موجب حفظ آرامش در داخل و برقراری امنیت برای معاملات تجاری و سیاسی در خارج از ایتالیا و نهایتاً قدرت سیاسی و اقتصادی ایتالیاییها می‌شد و به نظر می‌رسید که پاپ مانع اصلی این اتحاد است؛ هر چند شخصاً نیز توان ایجاد چنین اتحادی را نداشت.<sup>۴</sup> بدین سان چنین می‌نمود که برای چیره شدن بر این بی‌ثباتی دولتمردی مورد نیاز است که بتواند با هنر سیاست و فنون و قواعد آن، گروه‌های رقیب را از پراکندگی به وحدت فراخواند و در پرتو قواعد حاکم بر نظام بین‌المللی، وحدت سیاسی را در ایتالیا پدید آورد؛<sup>۵</sup> وضعی که ماکیاوولی در دوره زندگی خود، برای شناخت و تجویز آن تلاش می‌کرد.

### دوم: زندگی ماکیاوولی

زندگی ماکیاوولی را می‌توان به سه دوره متمایز تقسیم کرد: دوره نخست زندگی ماکیاوولی مربوط به زمان اقتدار سیاسی لورنتسو از خاندان مدیچی بود که از ۲۰ سالگی، درست در سال تولد ماکیاوولی، تا ۴۳ سالگی، یعنی زمان مرگش، قدرت سیاسی را در فلورانس به دست داشت.<sup>۶</sup> پس از مرگ لورنتسو، پسرش پیتر و، زمام امور را به دست گرفت، اما اقتدار و نفوذ ژروم ساوونارولا (Geromes Savonarola) و بی‌ثباتی فلورانس،

تحول جامعه مدنی در  
اندیشه سیاسی غرب (۴)

## ماکیاوولی؛ فضیلت قدرت و شکوه دولت

دکتر مرشد شریعت  
دانشگاه علامه طباطبائی

دیدگاه خاندان مدیچی را نسبت به خود تغییر دهد. ولی سال بعد مدیچی‌ها سقوط کردند و بار دیگر جمهوری خواهان به قدرت رسیدند. ماکیاوللی که حدود سیزده-چهارده سال از دوره میانی زندگی خود را صرف خدمت به جمهوری کرده بود، بر آن شد تا بار دیگر مشاغل پیشین خود را به دست آورد، لیکن همکاری وی با دشمنان جمهوری، او را بدنام و غیر قابل اعتماد کرده بود. ماکیاوللی در سال ۱۵۲۷ با زندگی ناآرام خود بدرود گفت.

### سوم: آثار ماکیاوللی

آثار ماکیاوللی پایه و زیربنای اندیشه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدید است. این آثار بیشتر در دوره سوم زندگی ماکیاوللی یعنی دوران دوری وی از قدرت سیاسی تألیف شده است. ماکیاوللی در این دوره کتابهای سیاسی، تاریخی، داستانی و پرمایه‌ای به رشته تحریر در آورد و حتی شعر و نمایشنامه تنظیم کرد. لکن هیچ یک از این نوشته‌ها نتوانست راه ورود وی را به قدرت سیاسی باز کند. چنین به نظر می‌رسد که در میان کتابهای ماکیاوللی، شهریار یا امیر از شهرت بیشتری برخوردار شده است و اساساً ماکیاوللی و شهریار، با هم نامی جاودانه کسب کرده‌اند. اما چنان که در صفحات بعد خواهد آمد، شهریار بی‌گفتارها به هیچ وجه ما را در شناخت اندیشه‌های ماکیاوللی مدد نمی‌رساند.<sup>۱۱</sup> گفتارها یا به اسم کامل آن: گفتارهایی درباره نخستین دهگانه تیتوس لیویوس، کتابی است به مراتب دقیقتر و کاملتر از شهریار؛ هرچند باز هم ما را از خواندن شهریار بی‌نیاز نمی‌کند.

شهریار چنان که از تقدیم‌نامه ماکیاوللی به لورنتسو دی مدیچی برمی‌آید، کتابی است برای شهریار که به تصریح ماکیاوللی می‌توان گفت برای نزدیک شدن به خاندان مدیچی نوشته شده است. این کتاب هر چند در ابتدا برای جولیانو دی مدیچی نوشته شد اما پس از مرگش به لورنتسو تقدیم شد.<sup>۱۲</sup>

من نیز بر آنم که برای نمایاندن ارادت خویش به شما سرور ارجمند چیزی بدان پیشگاه

موجب شورش جمهوری خواهان فلورانس، سرنگونی پیسترو در سال ۱۴۹۴ و سرانجام حاکمیت نظام جمهوری شد. ساوونارولا که رسماً قدرت را در دست گرفته بود، از همان آغاز کار، ریاضت‌کشی، دادگری، پارسایی و حاکمیت پیامبرگونه خود را به جای اقتدار و سلطه سلطنت‌طلبان، بعنوان نمونه آرماتی سیاست فلورنس تبلیغ کرد. لکن همچون دیگر «پیامبران بی‌سلاح» ماکیاوللی به زودی شکست خورد<sup>۱۳</sup> و سرانجام به دست جمهوری خواهان تجدخواه به دار آویخته و سوزانده شد؛<sup>۱۴</sup> حادثه‌ای که «در ماکیاوللی [جوان] اثر عمیقی برجای گذاشت.»<sup>۱۵</sup>

دوره دوم زندگی ماکیاوللی مربوط به دوران جمهوری تا سال ۱۵۱۲، یعنی بازگشت خاندان مدیچی به قدرت سیاسی در فلورانس بود. در این دوره ماکیاوللی نقشهایی با عنوان مشاور، منشی و دیپلمات را تجربه کرد. نخستین شغل وی در دیوان فلورانس، اندکی پس از اعدام ساوونارولا در سال ۱۴۹۸ بود. ماکیاوللی در این مقام بعنوان منشی اداره اول یعنی اداره داخلی و سپس مسئول روابط فلورانس با دیگر شاهزاده‌نشینها خدمت می‌کرد. او در مأموریت‌های خود بین سالهای ۱۴۹۹ و ۱۵۰۸ از راه آشنایی با سیاستمدارانی چون سزار بورجیا (Caesar Borgia)، پاپ جولیس دوم (Pope Julius II) و امپراتور مقدس روم ماکسیمیلیان اول (Maximilian I) تجارب زیادی کسب کرد که بعدها در آثارش نمایان شد.<sup>۱۶</sup>

دوره سوم زندگی ماکیاوللی مربوط به سقوط حکومت جمهوری خواهان و احیای اقتدار خاندان مدیچی بود. در سال ۱۵۱۳ جولیانو مدیچی (Giuliano de' Medici) کنتسرل فلورانس را به دست گرفت و جمهوری را منحل کرد. در نتیجه، ماکیاوللی نیز که در خدمت جمهوری بود، از کار برکنار شد و به اتهام توطئه در مورد خاندان مدیچی به زندان افتاد و حتی شکنجه و تبعید شد. اما او از سیاست دست نکشید و با نوشتن تاریخ اندرنامه و فنون سیاست برای ایتالیایی‌ها خود را بعنوان یک سیاستمدار زنده و پویا در صحنه سیاست نگه داشت و سرانجام در سال ۱۵۲۶ توانست

○ آثار ماکیاوللی پایه و زیربنای اندیشه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدید است. این آثار بیشتر در دوران دوری او از قدرت سیاسی نوشته شده است.

○ ماکیاوولی  
نظریه پرداز سیاسی دوره  
رنسانس است که رگه های  
رومی دوره باستان و  
انسان گرایی مدنیت جدید  
را با هم در خود جمع کرده  
است و می کوشد سیاست  
راه گونه واقع گرایی و از  
زوایای گوناگون فلسفی،  
اخلاقی و مذهبی مورد  
بحث قرار دهد.

فراز آورم و در میان همه دارایی خود چیزی  
ارجمندتر و ارزنده تر از آن توشه می معرفی  
نیافته ام که درباره کردار مردان بزرگ  
اندوخته ام؛ معرفی که دستاورد آشنایی  
دیرینه ام با کار روزگار و پژوهش پیوسته در  
آثار روزگار باستان است و فشرده ی این همه  
را پس از باریک اندیشی ها و موشکافی های  
بسیار در دفتری کوچک گرد آورده ام که  
اکنون به پیشگاه عالی عرضه می دارم.<sup>۱۲</sup>

گفتارها نیز کتابی به سیاق شهریار، اما  
مفصل تر از آن است که به نظر می رسد در فرصت  
مناسب تری نگارش شده است؛ هر چند ماکیاوولی  
فقط سه کتاب اول از ده کتاب لیویوس را تفسیر  
کرده است. در گفتارها، ماکیاوولی به حکومتهای  
جمهوری می پردازد و همین مسئله نشانگر تفاوت  
بارز میان شهریار و گفتارها است. موضوع  
گفتارها در سراسر ۱۴۲ فصل کتاب، تأسیس  
جمهوری و پاسداری از آن است و به سه بخش  
تقسیم شده است که هر یک به موضوعی خاص  
می پردازد. در نخستین بخش، مسأله ماهیت  
حکومت رُم و مکانیسم نهادهای آن مطرح  
می شود. بخش دوم به بحث درباره امور نظامی در  
جمهوری رُم اختصاص یافته است و در سومین  
بخش نقش افرادی که با تکیه بر هنر و کاردانی خود  
مراقب تعادل و ترقی جمهوری رُم بوده اند نشان داده  
می شود.

بدین سان، کوشش وی برای تفسیر تاریخ  
جمهوری رُم به بررسی سه موضوع محدود  
می گردد که عبارت است از: قوانین مذهبی، قوانین  
و قواعد مربوط به جنگ و گفتگو درباره شخصیت  
بنیانگذاران و قانونگذاران در جمهوری رُم.

در گفتارها، «ویرتو» متعلق به همه مردم است؛  
یعنی همه مردم باید خیر عموم را ترجیح دهند. لذا  
اساس در جمهوری، آزادی است. حرف مهم  
ماکیاوولی در جمهوری، نظریه موازنه قدرت  
نیروهای سیاسی-اجتماعی است که حاصل آن  
آزادی است. در واقع آزادی محصول تعادل میان  
نیروهای مردم، شهریاران و نخبگان است. به این  
ترتیب می توان ماکیاول را عاشق آزادی هم نامید.

از دیگر کتابهای ماکیاوولی می توان به کتاب  
درباره فن جنگ و تاریخ فلورانس اشاره کرد. فن  
جنگ نیز مانند گفتارها بازگشت به روم باستان  
است و ماکیاوولی در آن به تکنیکهای روز جنگ  
کاری ندارد و از این رو کتاب چندان پرمایه ای از آب  
در نیامده است.<sup>۱۴</sup> در عوض، تاریخ فلورانس بسان  
شاهکاری در تاریخ جلوه کرد، همچنان که شهریار  
در سیاست اثر گذاشت. این کتاب تاریخ رسمی  
شهر فلورانس بود که از قضا موجب خشنودی پاپ  
و نیز مدیچی ها شد. لکن با بازگشت دوباره  
جمهوری، ماکیاوولی امید خود را برای اجرای  
سیاست یکسره از دست داد.

و بالاخره از میان کتابهای شعر و داستان  
و نمایشنامه های او، کمیدی مانند راگولا  
(La Mandragola) به علت نگاه انتقادی نویسنده  
به کلیسا و نظام کلیسایی و رمزگشایی از اخلاقیات  
دوره رنسانس، برجستگی خاصی دارد.  
ماندراگولا، داستان خروج از سنت کاتولیک گرایی  
و ورود به عرصه لذت طلبی و خوشکامی است؛  
تفاوتی نمی کند که این خوشکامی از چه راهی  
است، مهم این است که وجدان آدمی آسوده باشد.  
بنابر این حتی می توان با خاطر آسوده مرتکب زنا  
محصنه شد! تنها کافیست که کشیش نمایشنامه  
مجوز چنین گناهی را صادر کند. و این در حالی  
است که لوکرسیا پیش از حکم اعلام داشته است  
که «من حتی اگر آخرین زن روی زمین باشم و نژاد  
بشر وابسته به گناه من باشد این کار را نخواهم  
کرد.»<sup>۱۵</sup>

### چهارم: نظام پادشاهی

موضوع اصلی شهریار، شناخت ماهیت و  
قواعد نظام پادشاهی است که از همان آغاز با  
شهریاری های موروثی آغاز می شود. ماکیاوولی در  
بحث خود شهریاری های موروثی را پایدارترین  
شکل حکومت دانسته و معتقد است اگر این  
شهریاری ها بر اساس «راه و روش نیاکان» اداره  
شود، اداره آن به مراتب آسانتر از شهریاری های  
نوپیدا است و حتی در صورت سقوط به سادگی  
قابل «بازگشت» است زیرا مردم آن دیار به پادشاهی

سپرد، زیرا بخت تنها «نیمی از کارها را در دست دارد، اما کمابیش نیمی دیگر از امور به دست ما سپرده شده»، پس در روزگار آرامش می‌توان در برابر این رود سرکش «سدها و خاکریزها بنا کرد تا به هنگام سرکشی سرریزش به آبراهی ریزد یا آنکه چنان بی‌امان و زیانبار برنجوشد».<sup>۱۶</sup>

بنابراین، بخت گرجه زیر و زیرکننده و شورشگر است، اما مردان بی‌پروا و توانا می‌توانند به یاری نیروی خرد، شجاعت، میانروی و عدالت - که ماکیاوولی آنها در واژه «ویرتو» جمع کرده است - بر آن چیره شوند. ماکیاوولی می‌گوید: «فور تو نازن است و هر که خواهان اوست می‌باید به ضرب و زور بر او دست یابد و می‌بینیم که وی خود را بیشتر به چنین مردانی وامی‌گذارد تا به آنانی که به سردی پای پیش می‌گذارند. و نیز همچون زنان دوستار جوانانی است که بی‌پروا ترند و زور آورتر، و گستاختر بر او فرمان می‌رانند».<sup>۱۷</sup> بنابراین بخت یا فور تو نا برای مردان بزرگ چیززی جز ماده خام نیست که با دم ایشان پیوسته می‌خورد و به یاری «ویرتو»، به صورت مطلوب متجلی می‌شود؛ «بدون بخت، توانایی ایشان ناچیز می‌شود و بدون قدرت، بخت ایشان بر باد می‌رفت».<sup>۱۸</sup> بدین سان، سرچشمه قدرت را باید در رابطه دیالکتیکی هنر و بخت و حفظ نقطه تعادل در کناکش میان محتوای سیاست، دولتمرد و مردم جستجو کرد.

از دید ماکیاوولی هنر دولتمرد یا «ویرتو»، فضیلت و استعدادی است که شهریار به یاری آن می‌تواند بر بخت چیره شود و آن را برای از میان بردن بی‌نظمی و دوام بخشیدن به نظام سیاسی به کار بندد. اما هنر شهریار به زمانی هویدا می‌شود که شهریار بتواند به آرزوها و خواسته‌های مردمش جامه عمل ببوشاند و مهمترین خواست مردم نیز تأمین جان و مالشان در برابر دشمنان احتمالی است. چنین رهبرانی به زودی شخصیتی فرهیخته، باشکوه و ستایش‌انگیز نزد مردم پیدا می‌کنند؛ چنان‌که موسی در میان قومش پدیدار شد. زیرا او بنی اسرائیل را کمک کرد که برای رهایی یافتن از بردگی و تباهی از رود نیل بگذرند و به مصر بروند.<sup>۱۹</sup> اما شهریاران نالایقی نیز هستند که در

آن خاندان خو گرفته‌اند.<sup>۱۶</sup> اما مشکل اصلی، در اداره شهریارهای نوپیدا و شهریارهای در حال گسترش (یا پوندی) است که شهریار بر قلمروی جدید حاکم می‌شود. زیرا پس از دستیابی «همه کسانی که هنگام اشغال آن سرزمین آسیب دیده‌اند، دشمن شهریار خواهند شد».<sup>۱۷</sup> به این ترتیب «باید در نظر داشت که کاری دشوارتر از اداره آن و شکاکانه‌تر در دستیابی به آن و خطرناکتر در پیشبرد آن وجود ندارد.» لذا هر چه هنر دولتمرد نسبت به بخت وی در جهانگشایی‌اش بیشتر تأثیر داشته باشد. نگهداری آن نیز برایش آسانتر است.<sup>۱۸</sup>

موضوع «هنر و بخت» یا «ویرتو و فور تو نا» یکی از مباحث مهم در بازخوانی ماکیاوولی و فهم قواعد سیاست در شهریار است. به نظر ماکیاوولی، هر شهریار توانا باید منتظر ناملازمات زمانه باشد زیرا بخت همیشه یار نیست؛ پس باید با هنر شهریار آن را مهار زد. اما هیچ کس پیشاپیش نمی‌داند که در آینده چه روی خواهد داد تا خود را برای آن آماده کند. زیرا شهریار تنها زمانی یاران واقعی خود را می‌شناسد که آنان را در میدان نبرد بیازماید. بنابراین پیش از جنگ نمی‌تواند وفاداری یارانش را پیش‌بینی کند؛ تنها در مرحله از جان‌گذشتگی است که سره‌از ناسره تشخیص داده می‌شود و در این زمان شهریار نمی‌تواند به وضع نخست بازگردد. خطر زمانی فرا می‌رسد که بسیاری از یاران وفادار به شهریار در آزمون وفاداری جان داده‌اند و در مقابل، دشمنان در کنار یا در مقابل شهریار منتظر فرصت مناسبند تا سر به شورش بردارند و وضع سابق را بازگردانند. در این شرایط تکیه کردن بر بخت، شهریار را «به خاک سیاه» می‌نشانند و پادشاهی وی را «زیر ویر» می‌کند. از دید ماکیاوولی، بخت همانند «رود سرکش» است که چون سر برکشد، «دشت‌ها را فرو گیرد و درختان و بناها را سرنگون کند و خاک را از جایی کند و به جایی دیگر افکند و هر کسی از برابرش گریزد و در پیشگاه خروشش به خاک افتد و هیچ چیزی در برابر آن ایستادگی نتواند کرد.» با وجود این نمی‌توان همه کارها را به دست سر نوشت

○ رویکرد ماکیاوولی به جهان آینده و رمزگشایی وی از سیاست و نیز روشی که برای جدا کردن اخلاق دینی از اخلاق سیاسی پیش روی می‌نهد، چهره‌های نو و مرتبط با دوره نوزایی فلورانس دارد.

برابر «قدرت عریان» تاب مقاومت ندارند و حاضرند برای کسب آن هزینه‌های انسانی و مالی گزافی بر شهروندان تحمیل کنند. از دید ماکیاوولی، چنین شهریارانی «گرچه ممکن است که به قدرت برسند، اما شهریارشان از عظمت و شکوه بی بهره است.»<sup>۲۳</sup>

با وجود این، هنر شهریاری در جذب حمایت توده مردم و رعایت اخلاق عرفی، دو چیز متفاوت است. لذا شهریار در عین برخورداری از هنر و فضیلت شهریاری، می‌تواند به اخلاقیات عرفی پایبند نباشد زیرا اخلاقیات عرفی چون پایبندی به توافقات اجتماعی، از ضروریات زندگی خانوادگی و اجتماعی است. اما شهریار فراتر از همه این قوانین و اخلاقیات عرفی قرار می‌گیرد. او ناگزیر است برای برقراری نظم اجتماعی و تأمین صلح و امنیت شهروندان خود جسور و بی‌باک باشد و کاری کند که عموم شهروندان، بیشترین سود را از عملکرد او ببرند. شهریار گاهی ناچار است برای مصلحت عموم، بعضی از بنیادهای سنتهای اجتماعی را بشکند. بنابراین نمی‌توان او را ملزم کرد که همواره به همه اخلاقیات اجتماعی که بعضاً پایه و اساس طبیعی نیز ندارد، پایبند باشد. و این نقطه آغاز ماکیاوولی در تبیین نظریه‌های جدید کلاسیک در باب سیاست است؛ سیاستی که نه معطوف به مذهب، نه فلسفه اخلاقی و نه نظریه‌های حقوق طبیعی، بلکه معطوف به «عملگرایی و کارآمدی» سیاست و تصمیم‌گیری برای مدیریت قدرت و به کارگیری آن برای برقراری نظم و ثبات در کشور و تأمین نیازهای حیاتی و ضروری شهروندان یک دولت یا به گفته لئو اشتراوس «به کارگیری اخلاق نه برای پرهیزکاری بلکه برای خوشبختی» است.<sup>۲۴</sup>

### پنجم: جهاننداری و هنر شهریاری

با مقدماتی که در باب اخلاق شهریاری بیان شد، بجاست بپرسیم که «ویرتو» چه ویژگی‌هایی به شهریار می‌بخشد. در واقع با توجه به تعریف خاصی که ماکیاوولی از رفتار شهریار در مقایسه با شهروندان ارائه می‌کند، آشکار می‌شود که اخلاق،

سیاست و فضایل دولتمرد نزد ماکیاوولی چارچوب تحلیلی متمایزی پیدا کرده که بسیار بدیع و جدید است. ماکیاوولی برای طرح جدید خود و توضیح «فورتونا» و «ویرتو» دو نمونه شهریاری فرانچسکو اسفورزا (Francesco Sforza) و چزاره بورجیا (Cesare Borgia) را مثال می‌زند که اولی به یاری هنر خود از جایگاه مردی ساده به فرمانروایی میلان رسید و «آنچه را که با هزار خون جگر به دست آورده بود با خیالی آسوده نگاه داشت.» و دومی به یاری بخت، از دولت تاج‌بند، به فرمانروایی رسید و چون دولت پندر به پایان رسید، دولت چزاره نیز سرنگون شد. زیرا زمانی که پندر در گذشت او نیز در بستر بیماری بود. و اگر چنین نبود چزاره بر دو سپاهی که وی را در میان گرفته بودند پیروز می‌شد. ماکیاوولی به نقل از چزاره می‌گوید: «امیر بامن گفت که برای هنگام مرگ پندر فکر همه چیز را کرده و چاره‌ی هر کاری را اندیشیده بود جز آنکه خود نیز در آن هنگام در بستر مرگ افتاده باشد.»<sup>۲۵</sup> بدین سان، همان بختی که وی را بر سریر قدرت نشاند، دولتش را سرنگون کرد. چزاره در دورانندیشی، هنروری و شهریاری، سرمشق و سرآمد روزگار خود بود؛ پس گناه او نه در استعداد و شایستگی وی، بلکه تنها از سر «بدخواهی بی‌حد و نهایت بخت بود».<sup>۲۶</sup>

با وجود این، ماکیاوولی هنر جهانگیری و جهاننداری چزاره و رفتار وی را در زمینه کشورداری و مردم‌داری، بعنوان نمونه و سرمشق برگرفته و به شهریاران جویای نام اندرز می‌دهد. نخستین درس ماکیاوولی، درباره شیوه جهاننداری است. او می‌گوید شهریار باید نیروی بازو و نیرنگش را به گونه‌ای نمایش دهد که مردم به او اعتماد کنند؛ هم از او بترسند و هم او را دوست داشته باشند؛ با فرماندهان داخلی نیز چنان رفتار کند که از او نافرمانی نکنند و با رقبایش نیز به گونه‌ای معامله کند که وجودش را بر نابودیش ترجیح دهند و در تنگناها به یاریش بشتابند؛ و بالاخره چنان باشد که «در مردم هم مهر برانگیزد و هم ترس؛ و سپاهیان‌اش از وی فرمان برند و بزرگ‌اش دارند؛ ... هم به خشونت بکشد و هم

○ از دید ماکیاوولی، هنر دولتمرد (ویرتو) فضیلت و استعدادی است که به یاری آن می‌تواند بر بخت چیره شود و آن را برای از میان بردن بی‌نظمی و دوام بخشیدن به نظام سیاسی به کار بندد. اما هنر شهریاری زمانی هویدا می‌شود که شهریار بتواند به آرزوها و خواسته‌های مردمش جامه عمل پوشاند و مهم‌ترین خواست مردم نیز تأمین جان و مالشان در برابر دشمنان احتمالی است.

نخستین چه بسا کار آمد نیست، ناگزیر به دومین روی می باید آورد. از اینرو، بر شهریار است که بداند چه گونه روش دادن و انسان را نیک به کار بندد... و بداند چگونه هر دو سرشت را در کنار آورد، زیرا یکی بی دیگری پایدار نمی تواند بود.<sup>۳۱</sup> پس شهریار می باید در سیاستش از مردم

پیشی بگیرد و «شیوه های ناپرهیز گاری را پیامزد و هر گاه که نیاز باشد، به کار بندد»<sup>۳۲</sup> تا بتواند پیش از اینکه فرمانبرداران تیر از ترکش خالی کنند و زره از او بگیرند، زره و تیر و کمانی دیگر ساز کند. و این نیز به دست نمی آید، مگر اینکه شهریار، بسان روباه دارای سرشتی انعطاف پذیر و حیله گر باشد. زیرا شیر ساده دل و بی باک، هر چند به راحتی راه ماندن گرگان را می داند، اما دامهارا نمی شناسد. «از اینرو روباه می باید بود و دامهارا شناخت؛ و شیر می باید بود و گرگ هارا مانند.» پس فرمانروای زیرک باید همانند سزار بورجیا سنگدل و بی باک باشد تا در جایی که درست پیمانی به زیان اوست، و «دلیلی نیز برای پایبندی به آن در میان نیست»، پیمان شکنند و «بازیرکی دست به کار رنگ و ریا» شود. زیرا تجربه نشان داده است «آنان که روباهی پیشه کرده اند از همه کامیاب تر بر آمده اند.»<sup>۳۳</sup>

درس چهارم این است که شهریار بداند «هیچ دژی پایدار تر از عشق و دوستی مردم نیست.»<sup>۳۴</sup> بنابراین شهریارانی که بتوانند ایمان و عشق مردم را نسبت به خود نگاه دارند بیشترین پشتگرمی را برای استمرار دولت خود بر پا کرده اند. اما در میان مردم عاشق پیشه و طرفدار شهریار چه بسا کسانی که «ناسپاسند و زبان باز و فریبکار و ترسو و سودجو» و تنها به سود خود از وی طرفداری می کنند. «و تازمانی که خطر از ایشان دور باشد، جان، مال، زندگی و فرزندان خود را فدای شهریار می کنند، اما به روزگار خطر کردن، بر او می شورند.» زیرا دوستی ایشان بر پایه زر است. پس آنگاه که زر از میان برود، ایشان نیز بیوند مهر و دوستی خود را می گسلند. لذا برای «شهریاری که تنها به نويدهای ایشان دل خوش کرده و اندیشه ای در کار خویش نکرده باشد، سر نوشتی جز نابودی نیست.»<sup>۳۵</sup>

مهربان باشد، هم بزرگ منش باشد و هم گشاده دست، هم سپاهی سرکش را بر اندازد و هم سپاهی فرمانبردار را بی افکند؛ و با شاهان و امیران چنان طرح دوستی در اندازد که با شوق به یاری اش برخیزند و در گذرند رسانیدن به وی پروا کنند.»<sup>۳۷</sup>

درس دوم این است که شهریار باید مراقب چشمان مردم باشد، «زیرا مردم بیشتر بر پایه ای آنچه که چشمشان از دور می بیند داوری می کنند.» بنابراین لازم نیست که شهریار به همه صفات آراسته باشد، اما لازم است که به صفاتی چون «ترمذلی، وفاداری به عهد، مردم دوستی، راستگویی و دینداری»، مشهور باشد؛ هر چند به آنها عمل نکند. زیرا برای پاسداری از دولت چه بسا ناگزیر شود که این صفات پسندیده را زیر پا نهد.<sup>۳۸</sup> ماکیاوولی در جای دیگری نیز تصریح می کند:

چه نیکوست شهریار را که درست پیمان باشد و در زندگی راست روش و بی نیرنگ. با این همه، آزمونهای دوران زندگی ما را چنین آموخته است که شهریارانی که کارهای گران از دستشان بر آمده است آثانی بوده اند که راست کرداری را به چیزی نشمرده اند و با نیرنگ آدمیان را به بازی گرفته اند، و سرانجام بر آثانی که راستی پیشه کرده اند، چیره گشته اند.<sup>۳۹</sup>

بنابراین شهریار بنا به ضرورت می تواند به شرارت نیز دست یازد و از این شرارت تنها چند تن از نزدیکان واقف می شوند و این چند تن نیز در برابر انبوه مردم که امیر را نیکو می بیند، ناچیزند. «زیرا مردم عامی همیشه بندهی ظاهر اند و سرانجام کار. و جهان آکنده از مردم عامی، و آن اندک شماری که از زمره ی مردم عوام نیستند چه جای گفتار، آنجا که انبوه مردم هواخواه دولت باشند.»<sup>۴۰</sup>

درس سوم این است که شهریار بداند برای مبارزه دوراه بیشتر نیست. یکی راه قانونی، که شایسته رفتار با انسان است و دیگری از راه زور، که شایسته رفتار با ددان است. و «از آنجا که روش

○ ماکیاوولی: شهریار باید نیروی بازو و نیرنگش را به گونه ای نمایش دهد که مردم به او اعتماد کنند؛ هم از او بترسند و هم او را دوست داشته باشند. با رقیبانش نیز به گونه ای رفتار کند که وجودش را بر نابودیش ترجیح دهند و در تنگناها به یاریش بشتابند.

تدارك ببینند. اما در گفتارها، هنر و شایستگی شهریار از این نیز فراتر می‌رود زیرا وی با دوراندیشی بر آن است تا نظامی فراتر از حکمرانی خود، برای شهروندان به ارمغان آورد. لذا بر آن می‌شود تا با تأسیس نهادهای ماندگار، پیشاپیش به نیازهای حیاتی شهروندان مدینه و نیز نسلهای بعد پاسخ دهد. بنابراین مصلحت دولت، چنان که در شهریار بیان شد، به مصلحت فرد یا حکمرانی امیر، چون جزاره بورجیسا، تحویل نمی‌شود، بلکه مصلحت دولت از اینها فراتر می‌رود و در همه ابعاد دولت، به مفهوم کلان آن، معنی می‌شود؛ دولتی که با مرگ رهبر نمی‌میزد و با قوت ادامه حیات می‌دهد. به عقیده ماکیاوولی «سلامت دولت جمهوری یا کشور پادشاهی بسته به وجود زمامدار مقتدر نیست که در زمان زندگی خود به خردمندی حکومت کند، بلکه بسته به قوانین و نهادهایی است که او بوجود آورده تاپس از مرگش نیز از کشور پاسداری کند».<sup>۳۸</sup>

با این همه، چنین می‌نماید که وضع يك نظام سیاسی متعادل و باثبات، که موضوع محوری گفتارها است، با دشواری‌های بسیار روبه‌رو است زیرا نظام سیاسی نیز همچون دیگر موجودات زنده در معرض فساد و تباهی است. از این رو ماکیاوولی بر این باور است که حرکت اصلاح و فساد حکومتها دوری است؛ حرکتی که پیوسته به صورت عرضی و طولی انجام می‌گیرد. ماکیاوولی برای توضیح این حرکت دوری، وضعی و انتقالی، شش نوع از انواع حکومتها، سه نوع خوب و سه نوع فاسد، را از هم متمایز می‌کند. موناشری یا حکومت فرد دادگر، آریستوکراسی یا حکومت گروه دادگر، و دموکراسی یا حکومت توده مردم، از انواع خوب حکومت هستند، اما هیچ يك از این سه جز برای مدتی اندك برقرار نخواهند ماند و به سرعت رو به تباهی می‌گذارند؛ موناشری به تیرانی یا حکومت يك ستمگر، آریستوکراسی به الیگارشی یا حکومت گروه ستمگر، و دموکراسی به آناشیسیم یا ستمگری توده آزادی خواه، که نه نفع خود را می‌شناسد و نه نفع عموم را، می‌گریید.<sup>۳۹</sup> از دید ماکیاوولی، موناشری نخستین نظام

در این صورت درس پنجم ماکیاوولی برای شهریاری که دوستدار و طرفدار باطنی ندارد، این است که با کیفرهای سخت ترس خود را بر دل مردم اندازند، تا اندازه‌ای که موجب نفرت از آنان نشود. زیرا «هر اس از کیفر آن رشته پیوندی است که ترس را پایدار می‌کند». بدین سان شهریار مجاز است که با تنبیهات بدنی و حتی خونریزی و کشتن رعایا، آنان را به اطاعت وادارد، اما باید از دست یازیدن به مال و ناموس ایشان خودداری کند؛ و این تفاوتی شگفت است که ماکیاوولی میان غلبه بر جان و غصب اموال قائل می‌شود. زیرا غصب بسی ساده‌تر و توجیه‌پذیر تر است، حال آنکه خونریزی دلایل شایسته و روشنی می‌طلبد. از این رو هنگامی که کسی با دلایل موجه و محکمه‌پسند کشته می‌شود، فرزندان و بستگانش به زودی مرگ وی را فراموش می‌کنند، اما از دست رفتن میراث پدر، که به بهانه‌های ضعیف ستانده شده، همواره در خاطره‌ها می‌ماند.<sup>۳۶</sup> در این صورت شهریار زیرک و خردمند باید برای تهیه و تدارك مایحتاج زندگی رعایایش تلاش کند و افزون بر این:

می‌باید رعایای خویش را دلگرم کند تا باخاطر آسوده به پیشه‌ی خویش پردازند، خواه بازرگانی باشد یا کشاورزی یا هر پیشه‌ی بشری دیگر، تا آنکه مردم از بیم آن که مال ایشان را بستانند از افزودن بر دارایی خویش باز نمانند یا از بیم باج و خراج، از کسب و کار دست یازند. بلکه هر که را که دست به چنین کارهازند و از این یا آن راه در پی افزودن بر رونق شهر و دولت خویش باشد می‌باید پاداش دهد.<sup>۳۷</sup>

بنابراین در برابر ترس و وحشتی که بر شهروندان مستولی کرده، برایشان امنیت جانی و مالی و شکوه مقام دولت خویش را به ارمغان می‌آورد.

### ششم: نظام جمهوری و فضایل مدنی

در شهریار، هنر یا شایستگی امیر آن بود که بتواند نظم را برقرار کند و مدینه‌ای با ثبات و در حال تعادل برای شهروندان و نیز بقای حکومت خود

○ ماکیاوولی: چه نیکوست شهریار را که درست پیمان باشد و در زندگی راست روش و بی‌نیرنگ. با این همه، آزمونهای دوران زندگی ما را چنین آموخته است که شهریاری که کارهای گران از دستشان برآمده است آنانی بوده‌اند که راست کرداری را به چیزی نشمرده‌اند و با نیرنگ آدمیان را به بازی گرفته‌اند و سرانجام بر آنانی که راستی پیشه کرده‌اند، چیره گشته‌اند.

سیاسی است که در جامعه انسانی شکل می گیرد. زیرا انسانهای اولیه که در آغاز «مانند جانوران وحشی جدا از هم به سر می بردند» برای حفظ امنیت و رفاه عمومی خود «بیسرومندترین و دلیرترین» فرد را بعنوان پیشوا و فرمانروای خود برگزیدند. از اینجا مفهوم «نیک و درستکار» در برابر «بد و شریر» پدید آمد و مردم بر آن شدند که افراد شریر را کیفر دهند. پس پیشوا مجری حق شد. و «این [داستان] پیدایش عدالت بود.» و از آن پس «به جای قویترین و دلیرترین افراد، خرمندترین و عادلترین کسان به رهبری انتخاب شدند؛ کسانی که بتوانند به حکم قانون از شرهای موجود پیشگیری کنند.»<sup>۲۰</sup>

بنابر این نخستین حکومتها به دست بهترین افراد بنیاد گذاشته شد تا با برقراری عدالت از حقوق مردم دفاع کنند. اما با گذشت زمان، حکومت موروثی جانشین حکومت انتخابی شد و «وارثان حکومت موناشرسی پادشاهی به انحطاط گراییدند.» و چون به خانه گرم و زندگی راحت خو گرفته بودند اهداف اولیه حکومت را در بریایی فضایل مدنی فراموش کردند و تجملات و رفاه زندگی را چیزی برین بنداشتند و «گمان بردند که حکمران هیچ وظیفه‌ای ندارد جز اینکه در شکوه و جلال و لگام گسیختگی و هوسرانی بر دیگران پیشی گیرد.» بنابر این فرمانروایی به سوی تجمل پرستی و زیورسالاری گرایش یافت و در نتیجه حکمرانان به جای عدالت، ظلم پیشه کردند و «منفور مردم شدند». و این نفرت موجب شد که فرمانروا از ترس شورش توده‌ها، به ابزار زور و ارباب متوسل شود. و «بدین سان حکومت تیرانی یا استبدادی پدید آمد.»<sup>۲۱</sup>

در چنین وضعی، معمولاً شماری از فرهیختگان، برای مقابله با بی عدالتی و ظلم حکومت استبدادی، با تشکیل یک جبهه آزادی بخش در برابر فرمانروای خود کامه شورش می کنند. و برای تشکیل دولت دلخواه و برقراری نظم، آریستوکراسی یا حکومت گروه اندک را برپا می کنند، که نه متکی به فرد، بلکه متکی بر گروهی اندک است. این گروه اندک با دوری از حکومت

استبدادی می کوشند حکومت قانون را جانشین حکومت وحشت و ترس کنند؛ هر چند جانشینان ایشان که فساد ناشی از حکومت استبدادی را تجربه نکرده اند، تصور می کنند که زندگی در سایه استبداد بسی لذت بخش تر از لذایذ «مساوات مدنی» است. بنابراین پس از به دست گرفتن قدرت «عنان خود را به دست سودپرستی، جاه طلبی و افسار گسیختگی سپردند و بدین سان حکومت اشراف را به الیگارشی مبدل ساختند و کوچکترین اعتنایی به خیر عموم نورزیدند.»<sup>۲۲</sup> و حکومت جباری، این بار در پوشش گروه اندک، برقرار شد. اما توده مردم که در برابر موناشرسی شورش کرده بودند، این بار نیز سر به شورش گذاشتند و فرمانروایان را به زیر آوردند و خود بر سریر حکومت تکبیه زدند؛ «حکومتی که در آن عنان اداره کشور نه در کف عده‌ای از قدرتمندان است و نه در دست شهریاری یگانه»، بلکه در دست توده مردم است.<sup>۲۳</sup>

حکومت دموکراسی نیز در آغاز لذت بخش و با رعایت فضایل مدنی همراه بود. لکن رقابتهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میان توده‌های حاکم بیش از پیش موجب بی نظمی و فساد در جامعه شد و «دوره لگام گسیختگی فرار سید؛ دوره‌ای که در آن نه منافع فرد حرمتی داشت و نه خیر عموم.» بنابر این امنیت مدینه به زودی رو به زوال گذاشت و مدینه با بی نظمی مواجه شد. و از آنجا که نیازهای ضروری مردم در معرض تهدید قرار گرفت، مردم ناگزیر شدند برای «جلوگیری از هرج و مرج» به حکومت فردی «بافرمان شهریار» گردن نهند؛ همان چرخه‌ای که همواره تکرار می شود.<sup>۲۴</sup>

بدین سان روشن می شود که دشمن اصلی همه نظامهای سیاسی، بویژه نظامهای خوب سیاسی، فساد است که از درون نظام سیاسی سرچشمه می گیرد. بنابر این «قانونگذاری که بنیاد مدینه را براساس یکی از این سه نوع حکومت شکل می دهد، دولتش جز زمانی کوتاه پایدار نخواهد ماند. زیرا هیچ ابزاری برای جلوگیری از تبدیل انواع خوب حکومت به ضد آنها وجود ندارد.»<sup>۲۵</sup> از این رو ماکیاوولی بر این باور است که همه اشکال حکومت، اعم از خوب و بد، ناقصند. زیرا یا

○ ماکیاوولی: شهریار بدانند که هیچ دژی پایدارتر از عشق و دوستی مردم نیست. بنابر این شهریارانی که بتوانند ایمان و عشق مردم را نسبت به خود نگهدارند، بیشترین پشتگرمی را برای استمرار دولت خود برپا کرده اند.



بی‌دوامند یا ذاتاً بد. بنابراین به قانونگذاران و بنیانگذاران خردمند سفارش می‌کند که نظام‌های سیاسی خود را به شکل مختلط از هر سه نوع برگزینند. زیرا در چنین حکومتی، «شهریار و اشراف و توده مردم ناظر رفتار یکدیگرند و اختیارات همدیگر را محدود می‌سازند.»<sup>۲۶</sup>

در نظام جمهوری یا حکومت‌های مختلط، هر يك از طبقات سه‌گانه یاد شده در قدرت سهیم می‌شود و برای جلوگیری از انحصار قدرت، بر کارهای سیاسی طبقه رقیب نظارت می‌کند. با وجود این حتی در نظام‌های سیاسی مختلط نیز سرانجام قدرت در دست طبقه یکپارچه‌ای قرار خواهد گرفت که از دید ماکیاوولی بهترین شکل آن انحصار قدرت در دست طبقه متوسط است. زیرا در این صورت حمایت از آزادی بسی سهل‌تر و مطمئن‌تر است. از نظر ماکیاوولی مردم عادی برخلاف گروه اشراف که قصد سلطه دارند، و نیز برخلاف مردم طبقه پایین که ذاتاً سلطه‌پذیرند، تنها گروهی هستند که نه سلطه‌پذیرند و نه سلطه‌گر و از این رو تلاششان در اعمال قدرت برای رهایی از سلطه و رسیدن به آزادی و آزادسازی است. بنابراین مردم عادی در مقایسه با دیگر طبقات و گروه‌های اجتماعی انگیزه بیشتری برای بهره‌گیری از امتیازات مدنی آزادی دارند و «اگر پاسداری از آزادی به ایشان واگذار شود از آزادی سوءاستفاده نخواهند کرد و بمراتب بیش از اشراف دیگران را از تجاوز به آن باز خواهند داشت.»<sup>۲۷</sup>

اما چنین وضعی وقتی کار آمد است که فساد همه‌شئون زندگی مردم را فرا نگرفته باشد و عناصر سالم در وجودشان بیش از عناصر بیمار باشد و اقوام آزادیخواه در «منجلاب فساد» غوطه‌ور نشده باشند. به زعم ماکیاوولی، قومی که «همیشه در قفس و زیر شلاق» نگاه داشته شده رفته رفته به زندگی در زیر سلطه فرمانروایان خو می‌گیرد و به فساد می‌گراید و حتی «اگر به سبب پیشامدی آزاد شود، دوباره زیر یوغی قرار می‌گیرد که بیشتر اوقات سنگین‌تر از یوغی است که به تازگی از فشار آن رها شده است.»<sup>۲۸</sup> اما به نظر می‌رسد که هنوز راهکاری برای رهایی از تباهی و فساد وجود داشته

باشد، و آن تغییر سنت سیاسی و کار آمد کردن آن است. و این راهکار کمابیش همان چیزی است که ماکیاوولی در شهریار به آن پرداخته است. به نظر ماکیاوولی قوانین بشری اصولاً متعلق به دوره‌ای است که «آدمیان هنوز خوب بودند.»<sup>۲۹</sup> در چنین حالتی همه شهر و ندان حق مداخله در قانونگذاری یا دستکم پیشنهاد کردن قانون را داشتند و «هیچ عیب نداشت که هر فردی آنچه را که به نفع خیر عموم می‌دانست، پیشنهاد کند.»<sup>۳۰</sup> اما با فاسد شدن شهروندان نیاز به قوانین جدید ضروری گشت؛ قوانینی که بتواند مناسب‌روز و کار آمد باشد و مانع از فساد روزافزون در جامعه شود «ولی وقتی فساد جامعه را فرا گرفت این رسم نیز زیانبار گردید. چون تنها قدرتمندان قانون پیشنهاد کردند؛ آنهم نه به نفع آزادی عموم مردم بلکه به نفع قدرت خود، و هیچ کس از ترس نمی‌توانست با پیشنهادهای ایشان مخالفت کند.» لذا در چنین شرایطی مردم با زور و از سر ترس به قوانین اسارت‌بار حاکم تن می‌دهند.<sup>۳۱</sup> زیرا «کسی که می‌خواهد این وظیفه را به جا آورد باید قدرت بی‌قید و حد داشته باشد تا بتواند هر چه می‌خواهد بکند.»<sup>۳۲</sup>

به نظر ماکیاوولی برای برپایی نهادها و رسوم جدید و نیز «دگرگون ساختن قانون اساسی» نیاز به مردی شریف و عدالت‌پیشه است. لکن همواره سمت و سوی جوامع و ساخت و بافت قدرت به گونه‌ای است که «معمولاً قدرت را به سوی دستان مرد شریک سوق می‌دهد.» از این رو کمترین پیش می‌آید که مردی شریف با بهره‌گیری از ابزارهای نامشروع، قدرت به دست آورد تا آن را برای رسیدن به هدفی نیک و مشروع به کار ببرد یا مردی شریک به توسل به زور به قدرت رسیده است، خیر عموم را هدف خود سازد. «به این ترتیب خواه ناخواه نظام پادشاهی از جمهوری برتر و کارآمدتر است. بنابراین آدمیانی را که از زور مشروع و لطیف قانون سر می‌تابند، با اقدامی بسیار ستمگرانه... لگام می‌زند.»<sup>۳۳</sup> زیرا اصلاح مردم یا به زور یا با تعهدات مدنی میسر می‌شود. لذا وقتی فضایل مدنی، چنان که در نظام جمهوری ضرورت دارد، از اعتبار لازم برخوردار نباشد، برای فرمانروا چاره‌ای جز

○ به عقیده ماکیاوولی، سلامت دولت جمهوری یا کشور پادشاهی بسته به وجود زمامدار مقتدر نیست که در دوران زندگی خود به خردمندی حکومت کند، بلکه بسته به قوانین و نهادهایی است که به وجود می‌آورد تا پس از مرگش نیز از کشور پاسداری کند.

توسل به زور باقی نمی ماند.

اما در نظام جمهوری فضایل مدنی بر جامعه حکمفرما می شود و مردم به فساد نمی گریند و با کمال میل به قانون تن می دهند و به قواعد آن احترام می گذارند و برای ایجاد يك جامعه امن و بی خطر، حتی مصالح عمومی را بر علایق شخصی مرجح می دارند. لذا کاربرد زور و تهدید اساساً کار آمد نیست. در اینجا تنها ابزار قانون است که می تواند راهنمای اجتماع انسانی باشد؛ مشروط به اینکه قوانین موضوعه خوب و منصفانه و مورد پذیرش همگان باشد. به زعم ماکیاوولی، چنین وضعی هنگامی پیش می آید که «مردان قانون گذار خود تابع قانون و اخلاق مدنی باشند.» زیرا «همان گونه که برای نگاهداری اخلاق نیک قانون خوب لازم است، برای رعایت قوانین نیز اخلاق ضروری است.»<sup>۵۴</sup> از دید ماکیاوولی، در يك نظام جمهوری، حاکمیت از آن قوانین است و تنها قوانین خوب می تواند کار ساز باشد؛ در غیر این صورت نمی توان به يك دولت منظم، متعادل و با ثبات دست یافت. او در چگونگی اجرای قوانین سفارش می کند که «دولت منظم هرگز نباید از جرایم شهروندان به خاطر خدماتشان چشم پوشد، بلکه باید برای خدمت پاداش معین کند و برای جنایت مجازات؛ و اگر شهروندی که برای عملی نیک پاداش گرفته است مرتکب جنایت شود، دولت باید او را بدون کوچکترین توجه به خدمت پیشینش به کیفر رساند. زیرا تنها دولتی از نعمت آزادی برای مدت طولانی بهره مند خواهد شد که اصول گفته شده را رعایت کند. در غیر این صورت جمهوری فاسد خواهد شد.»<sup>۵۵</sup>

روشن است که نزد ماکیاوولی مردان متخلف، یعنی کسانی که به قانون مورد توافق در مدینه احترام نمی گذارند، بی ارزش و دون مایه اند زیرا در چنین شرایطی گروه های فاسد قدرت را در دست می گیرند و نظامی بسی بدتر از دوران فتو دالیته و حکومت طبقه زمیندار پدید می آورند. زیرا در آن دوره، که دولت پدرشاهی برپا بود، دستکم ضوابطی مردم پسند و معطوف به «خیر عموم» برای شیوه تولید و توزیع ثروت نیز وجود داشت، اما در دوره

فساد حکومت، ثروت در دست گروه و طبقه ای «ویرانگر و تباه کننده جمهوری و کشور» قرار می گیرد که جز انباشت ثروت و تأمین منافع شخصی به چیز دیگری نمی اندیشند. لذا جز ترس و تهدید جان، مال و آزادی مردم چیزی به بار نمی آورند.<sup>۵۶</sup>

در مقابل، ماکیاوولی به ستایش اشراف تجارت پیشه، که ثروتمندان را از راه «دارایی قابل انتقال و تجارت»، به دست آورده اند و «هیچ يك از آنان نه صاحب قلعه ای است و نه اختیار جان و مال رعایا را دارد»، می بردازد. چنین کسانی به مردم عادی و کارشان و دارایی شان و نیز قوانین حاکم بر مدینه احترام می گذارند. لذا دیگر ثروت و تجارت اشراف تهدیدی برای حقوق و آزادی شهروندان نمی شود و جمهوری، تازمانی که وحدت بابر جاست، با حفظ قواعد پایه ای آن برپا می ماند.<sup>۵۷</sup> لکن باید توجه داشت که ثروت تازمانی کار ساز است که مردم برای پیش بردن کارهای خود، در مورد خیر عموم و چگونگی ایفای وظایف محوله با هم تفاهم داشته باشند. به گفته ماکیاوولی، قدرت روم باستان بر پایه همین مفاهمه صورت گرفت و نشان داد که جمهوری بهترین گونه حکومت است که در آن فضایل مدنی استوار و برقرار می ماند.

### هفتم: جمع بندی و نتیجه گیری

در پایان می توان چنین نتیجه گرفت که اندیشه های ماکیاوولی در جریان تحول جامعه مدنی، اندیشه ای انتقالی است. ماکیاوولی زاینده اومانیسیم و فرهنگ رنسانس بود و بیشتر بر آن بود که نشان دهد انسان چه می کند تا اینکه چه باید بکند. او ضمن برشمردن اصول کشورداری برای فرمانروا، کمک کرد که راه جامعه مدنی برای دوران جدید هموار شود. بنابراین گناه بزرگ وی که ماکیاولیسم را زاینده آن می دانند، نه خدمت به سلطه شهریار، بلکه کالبدشکافی مکانیسم قدرت بود. از جمع بندی اندیشه های ماکیاوولی در شهریار و گفتارها، آشکار می شود که ماکیاوولی برای آزادی اهمیت بسزا قائل بوده است. تأکید بر خیر عموم و تلاش برای تعیین چارچوبی تازه و برکنار از

○ ماکیاوولی: دشمن اصلی همه نظامهای سیاسی، بویژه نظامهای خوب سیاسی، فساد است کسه از درون نظام سرچشمه می گیرد. همه اشکال حکومت، اعم از خوب و بد، ناقصند زیرا یا بی دوامند یا ذاتاً بد.

۵۵. ص ۱۷۲ (از این پس با لطفی و شماره کتاب، فصل و صفحه).

۲. برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، (تهران: نشر پرواز، ۱۳۷۳)، صص: ۶۸۶-۶۸۷.

3. Max Lerner, "Introduction", in Niccolo Machiavelli, *The Prince and Discourses*, Introduction by Max Lerner, (New York: Modern Library, 1950), pp. xxxiii.

4. *Ibid*, pp. xxxiii-xxxiv.

5. George H. Sabine, *A History of Political Theory*. (New York: Holt, Rinehart, Winston, 1963), p. 336-337.

۶. ماکیاوولی در تاریخ فلورانس، ریشه خاندان مدیچی را بعنوان امنای شهر، تا اوایل سده سیزدهم دنبال کرده است. لورنتسوی باشکوه (Lorenzo the Magnificent) فرزند پیرو و نوه کوزیمو دی مدیچی، (Cosimo de Medici, 1389-1464) بود. اسلاف کوزیمو تاجریش و صراف بودند و از راه تجارت و دستگیری از فقرا نام نیک و ثروت کلانی در بانکها، تجارخانه‌ها و کشتزارهای وسیع، برای خاندان خود به ارث گذاشتند. این ثروت با نفوذ کوزیمو به قدرت سیاسی بدل شد و به صورت موروثی در دست اخلافش یعنی پیرو (۱۴۶۹-۱۴۹۲) و لورنتسوس (۱۴۹۲-۱۴۹۴) قرار گرفت و به تعبیر وارکی، تاریخ نویس فلورانس، با «خردمندی و همت خاندان مدیچی» توانست فرهنگ، ثروت و قدرت یونان باستان را باز تولید کند. ن. ک. به: ویل دورانت، تاریخ تمدن، جلد ۵، درباره رنسانس، مترجمان صفدر تقی‌زاده و ابوطالب صارمی، (تهران: سازمان آموزش و انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷)، صص: ۸۴، ۸۶، ۱۳۶-۱۲۴.

۷. به نظر ماکیاوولی نظام سیاسی، ساخته مردان بزرگی است که موفق شده‌اند دولتی به وجود آورند و از آن میان کسانی چون موسی و کوروش را نام می‌برد و می‌گوید که «اینان اگر سلحشور نمی‌بودند نمی‌توانستند دیر زمانی نهادهای خود را محترم نگاه دارند؛ و از این روست که همه پیامبران سلحشور فاتح و پیروز بوده‌اند و پیامبران بی‌سلاح ناکام مانده‌اند؛ ن. ک. به: نیکولو ماکیاوولی، شهریار، ترجمه داریوش آشوری، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵)، فصل ششم، ص ۶۳. (از این به بعد با آشوری، شماره فصل و صفحه).

Also See: Niccolo Machiavelli, *The Prince*, Translated from the Italian by Luigi Ricci, Revisited by E.R.P. Vincent, in Niccolo Machiavelli, *The Prince and Discourses*, Introduction by Max Lerner, (New York: Modern

سنت‌های دینی جامعه مدنی، از ویژگیهای برجسته آثار ماکیاوولی بویژه کتاب گفتارها است. او در شهریار به شیوه‌ای نو ابتدا ماهیت قدرت، چگونگی دستیابی به آن و حفظ آن و نیز انواع نظامهای سیاسی را تبیین می‌کند و سپس با قرائت تاریخی، بر پایه شناخت خود از تاریخ روم و شیوه پادشاهان بزرگ جهان، فیلسوف‌مآبانه، و بیشتر برای درمان بی‌ثباتی ایتالیا، می‌کوشد اسیران زنجیر شده در غار افلاطون را از چنگال جباران سلطه‌گراها کند.

آثار ماکیاوولی جهان تازه‌ای در برابر چشمان همگان گشود و نشان داد که چگونه می‌توان نظریه پردازی کرد و از تاریخ برای آینده درس گرفت. او چون ارسطو، توسعه طبقه متوسط به شیوه فرهنگی و بعضاً اقتصادی را راه کاهش جنگ دایمی فقیر و غنی در جامعه سیاسی دانست و راهنمایی کرد که چگونه می‌توان ضمن حفظ قدرت، یکپارچگی و شکوه دولت را برای نسلهای آینده تضمین کرد. او با افکار بدیع و نظریه‌های کارآمد خود در باب سیاست، خوانندگان آثارش را با جهان نو و مفهوم جامعه مدنی آشنا کرد. هر چند آثار او نقشی از جامعه مدنی تو را نمایش نداد، اما باعث شد که اندیشه‌های نو در سیاست به جای غایت‌نگری ارسطویی به سوی مکانیک‌ها بگری یا تبیین چگونگی «هست‌ها» و ترسیم جامعه مدنی، به جای اسطوره‌نگری و آرمانگرایی غیرفعال و متکی به تکلیف جزم‌گرایانه و بعضاً غیر متعهدانه در نظام سنتی، به مشارکت عقلانی توده‌ها و نخبگان در سر نوشت خود، معطوف شود.

### یادداشت‌ها

1. Niccolo Machiavelli, "Discourses on The First Ten Book of Titus Leuius", Translated From the Italian by Christian E. Detmold, in Niccolo Machiavelli, *The Prince and Discourses*, Introduction by Max Lerner, (New York: Modern Library, 1950), Book 1, Chapter 55, pp.252. (hereafter cited as *Discourses* followed by the number of Book, chapters and Pages).

نیز ن. ک. به نیکولو ماکیاوولی، گفتارها، ترجمه محمد حسن لطفی، (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۷)، کتاب اول، فصل

○ از دید ماکیاوولی، مردمانی که همواره در قفس وزیر شلاق نگهداشته شده‌اند، رفته رفته به زندگی در زیر سلطه فرمانروایان خود می‌گیرند و به فساد می‌گرایند و حتی اگر بر اثر پیشامدی آزاد شوند، دوباره زیر یوغی می‌روند که پیشتر اوقات سنگین تر از یوغی است که تازه از فشار آن رها شده‌اند.

○ ماکیاوولی بیشتر بر آن بود که نشان دهد انسان چه می کند، تا اینکه چه باید بکند. گناه بزرگ او که ماکیاولیسم رازآمیز آن می دانند، نه خدمت به سلطه شهریار، بلکه کالبدشکافی مکانیسم قدرت بوده است. از جمع بندی اندیشه های ماکیاوولی در «شهریار» و «گفتارها» آشکار می شود که او برای آزادی اهمیتی بسزا قائل بوده است.

تهور، مردمی در برابر بزرگ فروسشی، هرزگی در برابر پارسایی، ساده دلی در برابر فریبکاری، سختگیری در برابر آسانگیری و دینداری در برابر بی دینی نام می برد و اظهار می دارد که شهریار نباید از سرزنش دیگران به سبب داشتن خیم های بدی بهراسد که بی آنها دولت وی به آسانی پایدار نمی ماند. همان، ۱۸، صص. ۶۵-۶۶ و ص. ۵۷ و نیز آشوری، صص: ۱۱۳-۱۱۴ و ۱۵، ص. ۱۰۳.

۳۱. همان، ۱۸، صص. ۶۳-۶۴ و نیز آشوری، صص. ۱۱۱-۱۱۲.

۳۲. همان، ۱۵، ص. ۵۶ و نیز آشوری، ص. ۱۰۲.

۳۳. همان، ۸، ص. ۶۴ و نیز آشوری، ص. ۱۱۲.

۳۴. همان، ۲۰، ص. ۸۱ و نیز آشوری، صص: ۱۳۰.

۳۵. همان، ۱۷، ص. ۶۱ و نیز آشوری، ص. ۱۰۸.

۳۶. همان، ۱۷، ص. ۶۱-۶۲ و نیز آشوری، ص. ۱۰۹.

۳۷. همان، ۲۱، ص. ۸۵ و نیز آشوری، ص. ۱۳۴.

۳۸. گفتارها، ۱۱، ص. ۱۴۸ و لطفی، ص. ۷۴.

۳۹. همان، ۲۱، صص. ۱۱۱-۱۱۲ و نیز لطفی، ص. ۴۲.

۴۰. همان، ص. ۱۱۲ و نیز ص. ۴۲.

۴۱. همان، صص. ۱۱۲-۱۱۳ و نیز ص. ۴۳.

۴۲. همان، ص. ۱۱۳ و نیز ص. ۴۳.

۴۳. همان، ص. ۱۱۴ و نیز ص. ۴۳.

۴۴. همان، ص. ۱۱۴ و نیز ص. ۴۴.

۴۵. همان، ص. ۱۱۲ و نیز ص. ۴۲.

۴۶. همان، صص. ۱۱۴-۱۱۵ و نیز ص. ۴۴.

۴۷. همان، ص. ۱۲۲ و نیز ص. ۵۰.

۴۸. همان، ۱۶، ص. ۱۶۱ و نیز ص. ۸۵.

۴۹. همان، ۱۸، ص. ۱۶۸ و نیز ص. ۹۲.

۵۰. همان، ص. ۱۶۸ و نیز ص. ۹۳.

۵۱. همان، ص. ۱۷۰ و نیز ص. ۹۳.

۵۲. همان، ص. ۱۷۱ و نیز ص. ۹۴.

۵۳. همان، ص. ۱۷۱ و نیز صص. ۹۴-۹۵.

۵۴. همان، ص. ۱۶۸ و نیز ص. ۹۲.

۵۵. همان، ۲۴، ص. ۱۸۱ و نیز ص. ۱۰۵.

۵۶. همان، ۵۵، ص. ۲۵۵ و نیز ص. ۱۷۲.

۵۷. همان، ۵۵، صص. ۲۵۶-۲۵۷ و نیز ص. ۱۵۷.

Library, 1950), ch. 6, p. 22 (hereafter cited as Discourses followed by the number of chapters and pages).

۸. ویل دورانت، پیشین، صص: ۱۶۴-۱۸۴.

۹. برتراند راسل، پیشین، ص: ۶۹۷.

10. Oxford Illustrated Encyclopedia, Niccolo Machiavelli, vol. 3, (New York: Oxford University Press, 1988), p. 215.

۱۱. همان، ص. ۶۹۷.

۱۲. ویل دورانت، پیشین، ص. ۵۸۴.

۱۳. آشوری، ص. ۴۰.

۱۴. آشوری، ص. ۲۷.

15. See: Niccolo Machiavelli, Mandragola, translated by Anne and Henry Paolucci, (Indianapolis: Bobbs-Merrill, 1957), p. 35.

نیز ن. ک. به: ویل دورانت، پیشین، ص. ۵۸۶.

۱۶. شهریار، ۲، ص. ۵ و نیز آشوری، ص. ۴۳.

۱۷. همان، ۳، ص. ۵ و نیز آشوری، ص. ۴۵.

۱۸. همان، ۶، ص. ۲۱ و نیز آشوری، ص. ۶۳.

۱۹. همان، ۲۵، ص. ۹۱ و نیز آشوری صص: ۱۴۲-۱۴۳.

۲۰. همان، ۲۵، ص. ۹۴ و نیز آشوری، ص. ۱۴۵.

۲۱. همان، ۶، صص. ۲۱-۲۰ و نیز آشوری، صص: ۶۲.

۲۲. همان، ۶، ص. ۲۱ و نیز آشوری، ص. ۶۲.

۲۳. همان، ۸، ص. ۳۲ و نیز آشوری، ص. ۷۴.

۲۴. لئو اشتراوس، فلسفه سیاسی چیست، ترجمه فرهنگ رجایی، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی: ۱۳۷۳)، ص. ۲۷۱.

۲۵. شهریار، ۷، ص. ۲۹ و نیز آشوری، ص. ۷۱.

۲۶. همان، ۷، ص. ۲۴ و نیز آشوری، ص. ۶۶.

۲۷. همان، ۷، ص. ۳۰ و نیز آشوری، صص: ۷۱-۷۲.

۲۸. همان، ۱۸، صص. ۶۵-۶۶ و صص. ۵۶-۵۷ و نیز آشوری، ص. ۱۱۳ و فصل ۱۵، صص. ۱۰۳-۱۰۲.

۲۹. همان، ۱۸، ص. ۶۳ و نیز آشوری، ص. ۱۱۱.

۳۰. ماکیاوولی در جای دیگر از صفات ناپسند شهریار همچون خست در برابر بخشندگی، سنگدلی در مقابل نرمدلی، پیمان شکنی در برابر درست پیمانی، ترس در برابر